

# بزرگترین مفکرین

## در تاریخ

— ۲ —

( ارسطو ) گمان نمی‌کنم کسی در انتخاب ارسطو مخالف باشد ، این شخص را عرب معلم اول و مردم قرون وسطی ( فیلسوف ) خوانده اند ، مقصودشان این است که او فلسفه را به بلندترین پایه رسانیده است ولی ما اکنون که در انتخاب افلاطون خود را مجبور میدیدیم در انتخاب او خود را مجبور نمی‌بینیم زیرا از مطالعه کتب او یکدفعه خستگی عارض انسان میشود ، چه ارسطو حقایق را پوست کنده نوشته و این قسم کتب را فقط عقول می‌پسندند که تابع قوانین منطقی باشند ، ولی باید انصاف داد که اغلب کتب ارسطو عبارت از یادداشتهایی است که خود یا شاگردانش برای تذکار دروسی که القا میکرد نوشته اند و بنابراین نمیتوانیم آنها را با کتب افلاطون که موجب حیرت و شگفتی شمر است مقایسه نماییم

در تاریخ فکر ، عقل ارسطو از برجسته ترین عقول بشمار میرود ، تحقیقات ارسطو چه از حیث وسعت و چه از حیث عمق قابل توجه است ، او فکر خود را بدور کره احاطه داده و وارد تمام موضوعهای علمی و فلسفی شده است ، مسائل را همه حل کرده و برای هر يك تمایل معقولی تراشیده است ، بعضی الفاظ و تعریفات فلسفی او هنوز مصطلح است ، تحقیقات او شامل تمام قسمتهای زندگانی است ، در مؤلفات او به اولین ذکری از علم ، حیات و منطق بر می‌خوریم ، او اولین کسی نیست که در این مسائل فکر کرده ولی اولین کسی است که فکر خود را ب معرض عمل گذاشته و در صدد تحقیق و تتبع بر آمده است ، هرگاه از طب و هیئت صرف نظر کنیم تاریخ علم از مباحث این فیلسوف شروع می‌گردد ، بعد از کنفوسیوس هیچ فیلسوفی نیست که باندازه اوتار مفید و زرك از خود بیادگار گذاشته باشد ، اشنایان بتاریخ

می‌دانند که علماء اسکندریه و رم ... هر عهد امپراطوری ... کتب ارسطو را اساس بحث علمی خود قرار داده بودند ، فلسفه او را که عرب بااروپا نقل دادند روزبکه غرب برای نهضت حاضر شد اساس فلسفه کلاسیک قرار گرفت دانت او را از بین رجال علم و معرفت در درجه اول قرار داده و « معلم معلمین » خوانده است

پس از اینکه ترکها قسطنطنیه را گرفتند ، معلمین بیزنطی از شرق اروپا مهاجرت کرده و فلسفه او را بقرب و وسط اروپا نقل دادند ، این فلسفه از بزرگترین عواملی بود که اروپا را از دخمه تارک جهل و نادانی بطرف کلستان نور و معرفت راند و ارسطو مدت هزار سال فرمانروای فکر بشر بود و وقتی این سلطنت منقرض گرهید که مباحث روجر باکون و فرسیس باکون پیدا شد

\* \* \*

از یونان صرف نظر کرده متوجه رم میگردیم ، در اینجا می پرسیم بزرگترین مفکرین کیست ؟

... از همه مهمتر است ولی فلسفه اش از خودش نیست و خود با کمال صراحت انرا به اپیکور نسبت میدهد ، حکمای دیگر رم چیزی از خود نداشته و اقوال حکمای یونان را تکرار و برومیّه متزیزل تطبیق میکرده اند ، بنا براین هیچیک از آنان را نمیتوانیم انتخاب کنیم و تا ظهور توما آکیناس کسی که شایستگی ورود باین انجمن داشته باشد دیده نمیشود

( توما آکیناس ) این شخص بتمام مظاهر گیتی اهمیت داده ، دو طرف دوره که بین علم و دین موجود بود باسیمهای باریکی بهم پیوست ، معارف عصر خود را جمع کرده و یک صورت داده بعد توجه مسائل زندگانی و مرک گردید ، بنا بر این ناچاریم او را انتخاب کنیم . شاید بعضی از خوانندگان با این انتخاب موافق نباشند ولی آثار گرانبیهی که این شخص ( در عصری که بر از آثار بزرگ است ) از خود بیاکار گذاشته و فلسفه او که اساس بزرگترین مذهب مسیحی است ما را مجبور میکند که ورود او به انجمن ده نفری مفکرین رأی دهیم .

[ کوپرنیک ] در قرن ۱۵ اوازی از لهستان باند کشته میگفت زمینی که پیشینان قدکاء، خدامیدانستند سیاره کوچکی است که دور خورشید میگردد این شخص ( کوپرنیک ) بود ، کتاب ( گردش اجرام آسمانی ) یک انقلاب فکری ایجاد نمود که کوپرنیک خود تصور انرا نمیکرد ، پس ازاینکه مردم تصور مینمودند که نار کاه هستی دور زمین میچرخد دانستند که گیتی عبارت از ستارگانی است که در فضا پراکنده هستند ، ما نمیدانیم کوپرنیک در علوم ریاضی و هیت دارای چه پایه بوده است ولی مقام علمی او را با آثار بی نظرش مقایسه می کنیم ، از روز ظهور او عقل بشری بر ضد خرافات شروع بشورش نمود و پیوسته روبه جلو حرکت می کرد تا به امروز رسید .

عصری که بعد از کوپرنیک آمد عصری بود پر از پیشروان فکر که بواسطه شجاعت ذاتی هیچ ترسی ایشان را از غور در مباحث مختلفه باز نداشت ، خوب ! در این عصر که را انتخاب کنیم ؟

ایا اژنار ، دوونسی نقش ، موسیقی دان ، نجات ، بنام ، مخترع ، مهندس - فیلسوف ، عالم بشریح و فیزبولوجی و طبیعیات و شیمی و جیو لوجی . گیاه شناس و ریاضی دان را میتوانیم انتخاب نمایم ؟ نه ! حدی را که ما برای فکر قابل شده ایم شامل او نمیکردد ، زیرا او مرد (فن) بوده و شهرتی که دارد همانا شهرت فنی است نه علمی ، و هیچکس عقیده او را در خصوص دوران خون و آثار متحجره بخاطر ندارد و تنها چیزیکه نام او را زنده نگاهداشته است دوتالو (جیوکنند) و (شام اخیر) است

( باکون ) - اگر فرنیسیس باکون نبود شاید میتوانستیم برونو را که در راه فلسفه سوخته شد انتخاب کنیم ، ولی در عصری که باکون وجود دارد نمیتوان دیگری را انتخاب کرد . فرنیسیس باکون کسی است که محققین را باصولی که بعد ها تدوین شد آشنا و بکشف حقیقت راهنمایی کرد - روح حیات را در جمعیت امپراطوری انکلیس و نویسندگان دایرة المعارف فرانسه دیدم ، بدردم فهمانید که مقصود از دانستن قوت و تسلط است نه خیال

بافی ، منطق ارسطو را از بین برده آزمایش و تجربه را جای آن قرار داد این است که او را برای عضو بودن در انجمن خود انتخاب نمودیم ، در این عصر فلاسفه دیگری نیز وجود داشته اند ، مثلا معتقدات قدیمه و افکار جدیده خیلی در کله [ دیکارت ] زده و خورد کرده ولی هیچکدام نتوانسته است بر دیگری غالب شود ، سینوزا یکی از رجال این عصر بوده و این شخص بواسطه هوش سرشار خود بکشف خیلی از حقایق موفق شده است بزرگی و جلال در تمام آثار او نمایان است ، ولی با تمام اینها نمی توانیم او را به انجمن ده نفری وارد کنیم زیرا افکار از بین يك عده چند نفری تجاوز نکرده است هر چند که هر يك از ان چند نفر بعد ها یکی از قائلین فکر بوده است

( نیوتن ) در انتخاب نیوتن گمان نمیکنم مخالفی داشته باشم ، حکایاتی که از نیوتن نقل میکنند حتی شاگردان مدارس هم می دانند ، کسی نیست که حکایت افتادن سیب را نداند ولی ایا تمام مردم میدانند که کتاب ( مبادی ) او مقدمه عصر جدیدی بود و کاروان علم و دانش را برانمائی فکر جدید حرکت داد ؟ ایا همه میدانند که کشف ناموس حرکت اساس میکائیکات جدید بود و باین واسطه تمدن عصر حاضر رهین او می باشد ؟ اکتشاف قانون جاؤیت کاینات را به يك نظام دقیق و ترتیب منظمی بدل ساخت طوری که مسافت بین کرات و حرکات آنها بخوبی معلوم است ، ولتر میگوید : روزی در مجلسی نشسته بودیم در ضمن صحبت از یکدیگر سؤال کردیم که کدام يك از این چهار نفر بزرگتر بودند اسکندریا ژلسزار یا تیمور انک بائیبال یکی از حضار جواب داد نیوتن از همه اینها بزرگتر است ، این جواب سخنها را قطع کرده و همه تحسین نمودند زیرا نیوتن با قوه علم بر ما سلطنت میکند نه با زور بازو و قوه بدنی و باین واسطه ما او را محترم میشماریم

( ولتر ) نویسنده مقاله راجع بولتر خیلی مفصل نوشته ولی چون در این شماره و شماره یش مقاله علیحده راجع بولتر داریم چند سطر که مطالبش در مقاله ( ولتر ) نیامده است اکتفا می شود

نقل قواعد میکائیلیکی نیوتن و فلسفه او بفرانسه بواسطه ولتر صورت گرفت ،  
 موجد نهضت فرانسه ، مشعل دارنور و معرفت ، حامل لواء ازادی فکر دران  
 مملکت ولتر بود ، در زمان سلطنت خانواده بوربون جهل و نادانی مردم  
 بحدی رسیده بود که اگر این مرد قدرا علم نمی کرد و برای نجات فرانسه  
 قلم را بدست نمیگرفت طرز حکومت فرانسه و اساس خانواده بوربون تا  
 انقراض و اضمحلال فرانسه دوام پیدا میکرد ، اگر در این موقع ولتر را  
 نام نبریم تمنع از ازادی که او ایجاد کرده بر ما حرام خواهد بود ، فریدریش کبیر  
 او را « بزرگترین نابغه تاریخ » نام داده و در حقیقت حق وی را ادا  
 کرده است

ولتر خود تا آخر عمر موحد و معتقد بمذهب بوده و در شهر خود  
 کلیسایی برای نماز ساخت ولی پیروانش از حدیکه ولتر بدان رسیده بود تجاوز  
 کرده و هنگامیکه او وفات یافت فلسفه مادی طغیان نموده فلسفه های دیگر را  
 محور کرده بود



در اواخر قرن ۱۷ فیلسوف انگلیسی جان لوك ظهور نموده و رأیش  
 این بود که مصدر دانش فقط باید تجربه باشد ، تجربه نیز غیر از حواس  
 رامی ندارد و هر چیزی که بایکی از حواس درك نشود عقل بوجدنی اعتراف  
 نمیکند و بنابراین فلسفه مادی عین حقیقت است  
 بارکلی مطران در جواب او میگوید : قول لوك ثابت می کند که ماده  
 اصلا وجود مستقل ندارد زیرا وجود او فقط بواسطه این است که ما  
 ان را احساس می کنیم ، و هر وقت حواس ما نابود شدند ماده نیز محو  
 و نابود می گردد

بارکلی با این سخن فلسفه مادی را از بین برد و طولی نکشید که  
 داوید هیوم راجع باین مسئله رساله بنام طبیعت بشری منتشر ساخت و مطران  
 مزبور را در اینکه ماده وجود مستقل ندارد تأیید نمود ، بعلاوه بهمان طریقه  
 ثابت کرد که عقل نیز دارای وجود مستقلی نیست

(کانت) — یربشانی حالت فکر را دران عصر بنظریاورید بار کلی شمشیر را کشیده فلسفه مادی را ازیا درانداخت هیوم نیز باهمان شمشیر عقل غیر مادی و روح جاویدان را زخم زده و در نتیجه این مناقشات و مباحث علم قسمت زیادی از اهمیت و اہت خود از دست داد ،

وقتیکہ ترجمہ کتب اوبہ عمانوئیل کانت رسیدہ و مطالعہ نمود باخود گفت : ایابرای خاطر این منتقد ویران کن از دین و علم چشم پوشیم؟ برای نجات این دو چہ باید کرد ؟

او چہ کرد ؟ کتاب تجزیہ عقل مجرد را نوشته و ثابت کرد کہ تجربہ تنها نمیتواند مصدر معرفت باشد ، مردم بواسطہ اینکہ دراین نظریہ صدای عقاید قدیمہ اجدادی خود را شنیدند بانہایت بشاشت انرا پذیرفتند کانت عقل و روح را از چنگال فلسفہ مادی نجات دادہ و مرہم المن را واداشت کہ بمسائل ما وراء الطبیعہ توجہ نمایند ، شلر ، گوٹہ ، فیشٹہ ہیکل ، شوینہور ہمہ دراقوال او نظر کردہ و بر روی اساس فلسفہ کمالیہ او اراء و نظریاتی وضع نمودند مثل اینکہ کتاب تجزیہ عقل مجرد مقدمہ برای اراء شوینہور و نیچہ و برگسن و ولیم جیمس بود و حتی امروز ہم نظام فلسفی او برقرار است ، زیرا پیرسون و باخ ثابت نمودند کہ (حقیقت) (مادہ) ( طبیعت ) ہمہ از چیزهایی است کہ باید عقل انرا درک نماید و بدون وجود عقل انها وجود ندارند ، مثل اینکہ تاج فیروزی تنها بر فرق فلسفہ کانت گذاشتہ و فلسفہ مادی و الحاد درمقابل او بہزیمت رفتند ولی بعد دارون آمدہ و چنک را تجدید کرد

(دارون) اکنون ما نمی توانیم حدس بزیم کہ دارون تا کی در بین بشر دارای شہرت و نفوذ باشد ولی این را نیز نمی توانیم منکر شویم کہ ظہور او و تقدم فکر بشری مقدمہ عصر جدیدی بودہ است ، اگر ثابت شد کہ نظریات او بخطاست البتہ مردم او را مثل خیلی از اشخاص کہ حرفہای نازہ زده و بطلان حرفہاشان ثابت شدہ است فراموش خواهند کرد و الا قرون اتیہ او را بعظمت و بزرگی شناختہ سال ۱۸۵۹ را کہ تاریخ انتشار کتاب

اصل الانواع است تاریخ شروع فکر جدید قرار میدهند  
 دارون چه کرد؟ نقشه برای زمین و زندگانی کشید که بکلی مخالف  
 با نقشه های پیش بود، بدون اینکه بعقاید دیگران حمله کند بطور دقت آراه  
 و نظریات خود را شرح داد، در این نقشه زندگانی میدان جنگ و زدو خورد  
 است، تواد چیزی است عرضی و مرأء حقیقتی است ثابت و تغییر ناپذیر،  
 نار و بود زندگانی از تنازع بقاء و بقاء انبساط هم بافته شده است، در این  
 نقشه قوی همیشه ضعیف را خورد و حیوانات زیرك، حیوانات ساده را  
 نابود می کنند، طبیعت برای انتخاب چیزهایی که شایستگی بقاء را دارند  
 وسایل متعددی از قبیل سرما، زلزله، طوفان، حریق، جنگ و سایر افات  
 را بکار میبرد، بوسیله این افات جیلهائی از بین رفته جمله ای دیگری جای ایشان  
 را می گیرند و این جیل تا جیل لایق تر از وی نیامده دوام می کند

این است طبیعت و قانون تکامل، این است حقیقت بعقیده دارون

کوپرنیک آمد و عقیده را که زمین قدمگاه خدا و مرکز عالم قرار می  
 داد باطل نموده و ثابت کرد که زمین فربه ایست که در فضا بشناوری مشغول  
 است، دارون نیز ثابت کرد که انسان حیوانی است که برای تسلط بر زمین  
 با سایر حیوانات در مبارزه است و عقیده قدیم را که انسان دارای خلقت  
 مستقل و پادشاه وجود می دانست باطل نمود

تصور کنید يك چنین فلسفه در بین اشخاصی که بفلسفه کمالی [۱]  
 معتقد اند چه تاثیری خواهد کرد؟ این است که درباره جنگ بین طرفداران  
 فلسفه جدید و قدیم شروع و بالاخره بجنگ بین علم و دین منجر گردید  
 آیا این رفه طرفداران فلسفه جدید در صورت فیروزی روی قربانیائی  
 که در این راه داده اند نمایستند که از فتح خود بشیمان شده و بعقاید قدیمه میل کنند؟  
 در اینصورت اشخاصی را که ما انتخاب کرده ایم از این قرار اند  
 کنفوسیوس — افلاطون — ارسطو — توما آکیناس — کوپرنیک — باکون —  
 نیوتن — ولتر — کانت — دارون —

(۱) فلسفه که هر چیزی را دارای خلقت مستقل و کامل میدانند